

چیستی حکمت در قرآن، روایات و فلسفه

عبدالحسین خسروپناه

دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

تاریخ دریافت: ۸۸/۳/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۸۸/۵/۱۷

چکیده



این مقاله با بررسی چیستی حکمت در مکاتب مشاء و اشراق و متعالیه و تعاریف گوناگون فلسفه اسلامی و ماهیت حکمت در متون اسلامی به ویژه آیات قرآنی به این نتیجه رسیده است که حکمت در قرآن هم جنبه نظری و هم جنبه عملی دارد. به عبارت دیگر، حکمت هم ساحت تعقلی و ادراکی و هم ساحت کنشی و رفتاری را در برمی گیرد. حکمت نظری، عبارت از معرفت مطابق با واقع و برخوردار از عصمت و عاری از خطا است. و حکمت عملی، بایدها و نبایدهای مربوط به حوزه ارزش‌ها و رفتارهای مهذبانه و همراه با خشیت و اخلاص الهی است. حاصل سخن آن که حکمت دربردارنده مسائل بینشی و اعتقادی، احکام منشی و اخلاقی و نیز احکام فقهی و رفتاری و کنشی می باشد. به عبارت دیگر، حکمت نظری به حوزه عقاید و بینش‌ها و حکمت عملی به اعمال فردی و اجتماعی می پردازد. به همین جهت، حکمت قرآنی معنایی وسیع و گسترده به خود می گیرد. حکمت به منابعی مانند عقل و وجدان و فطرت و وحی نیازمند است و توانایی عقل و وجدان در شناخت پاره‌ای از حقایق حکمی، انسان را از منبع وحیانی بی نیاز نمی کند.

کلید واژه‌ها: حکمت قرآنی، فلسفه، حکمت، حکمت نظری، حکمت عملی.

بالندگی اش را از دست بدهد و آیا قدمتش، ارزش آن را می‌کاهد؟ پرسش مهم دیگری که در این نوشتار دنبال می‌شود، پرسش از هویت و ماهیت فلسفه اسلامی و مقایسه آن با حکمت قرآنی است.

چیستی حکمت در فلسفه اسلامی

فیلسوفان مسلمان، پیرامون چیستی حکمت الهی یکسان سخن نگفته‌اند و تعاریف گوناگونی با رویکردهای موضوع محور، مسئله محور، غایت محور و ترکیبی و نیز با قلمرو عام و خاص ارائه کرده‌اند. جمع‌بندی این تعاریف که با رویکرد تاریخی بیان گردیده، عبارت‌اند از:

۱. کاربرد فلسفه در تمام علوم حقیقی: فیلسوفان مسلمان، معنای عام فلسفه یعنی تمام دانش‌های حقیقی و علم به حقایق را پذیرفتند و آن را به حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم نمودند. حکمت به معنای عام عبارت است از استكمال نفس آدمی به وسیله تصور امور و تصدیق به حقایق نظری و عملی به اندازه توانایی آدمی؛ حکمت متعلق به امور نظری را حکمت نظری و حکمت متعلق به امور عملی را حکمت عملی خوانند^۱ حکمت نظری به

فلسفه اسلامی، عمر طولانی و پایداری را سپری کرده است و زمان آن رسیده است تا با نگاهی معرفت‌شناسانه به وصف و تبیین و ارزیابی درجه دوم آن پرداخته و پرسش‌های فلسفه مضافی را از فلسفه، اسلامی جویا شد. برای دستیابی به پاسخ‌های معرفت‌شناسانه، تحقیق فلسفه اسلامی یا فلسفه پژوهی در حوزه مکاتب فلسفه اسلامی ضرورت می‌یابد. پرسش‌هایی مانند چیستی فلسفه اسلامی، روش‌شناسی، ترابط آن با سایر علوم و معارف، تبیین گزاره‌های فلسفی، آسیب شناسی، کشف ساختار فلسفه اسلامی، مقایسه گرایش‌ها و رویکردهای گوناگون و جایگاه فلسفه اسلامی، مقایسه روش و ساختاری با فلسفه‌های غرب و کارکردهای فلسفه اسلامی، نمونه‌ای از این نگرش معرفت‌شناسانه و درجه دوم است. پاره‌ای از پرسش‌های اساسی در حوزه پیشگفته این است که فلسفه اسلامی در مقابل فلسفه‌های غربی چه جایگاهی دارد و آیا مطلب مهمی برای دنیای امروز و انسان معاصر دارد؟ گره‌ای از نیازهای بشری باز می‌کند یا این‌که فلسفه اسلامی گرفتار کهنگی و مرور زمان و عتیقه‌ای و موزه‌ای شده است؟ آیا فلسفه به صورت فکر ارزشمند می‌تواند موزه‌ای شود و زندگی و

۱. ابن سینا، عیون الحکمه، تحقیق عبدالرحمان

حکمت الهی، حکمت ریاضی و حکمت طبیعی و حکمت عملی به اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن منشعب می‌گردد.

هر چند که فخر رازی در شرح عیون الحکمة، تقسیم چهارگانه‌ای برای حکمت نظری ذکر می‌کند و علم ربوبیه را از علم کلی جدا ساخته، در کنار علم ریاضی و علم طبیعی قرار می‌دهد. علم کلی تنها به بررسی امور عامه می‌پردازد و از عوارض موجود بما هو موجود بحث می‌کند و علم ربوبی تنها به مجردات اختصاص دارد.^۱ اخوان الصفا، فلسفه حقیقی را اعم از الهیات، طبیعیات، منطقیات و ریاضیات شمرده‌اند و الهیات را دربردارنده معرفه الباری، علم الروحانیات، علم النفسانیات، علم السیاسة، و علم المعاد برشمرده‌اند. و علم السیاسة را مشتمل بر سیاست نبوی، سیاست ملوکی، سیاست عامه (حکومت)، سیاست خاصه (اقتصاد خرد)، و سیاست ذاتی (تدبیر ذات انسان) دانسته‌اند؛ یعنی تمام اقسام حکمت نظری و حکمت عملی را در فلسفه حقیقی جای داده‌اند.^۲ شیخ اشراق^۳ و صدر المتألهین^۴

→ بدوی، چسپ دوم: کویت، لبنان، وكالة المطبوعات و دارالعلم، ۱۹۸۰، ص ۱۶ و ۱۷.
۱ فخر رازی، شرح عیون الحکمة. الجزء الثانی، ص ۱۷ و ۱۸.
۲ رسائل اخوان الصفا، بیروت، دارالبیروت، ۱۹۸۳،

←

نیز این اطلاق از فلسفه را به کار برده‌اند. این کاربرد از فلسفه برای نخستین بار از سوی ارسطو مطرح گردید، با این تفاوت که ارسطو، حکمت به معنای عام را به علوم نظری، علوم عملی و علوم صنایعی تقسیم می‌کند. علوم صنایعی نه با معرفت از آن جهت که معرفت است و نه با عمل از آن جهت که عمل است سرو کار ندارند و تنها جنبه تولیدی در آن لحاظ می‌گردد.^۵ اما فلاسفه اسلامی، حکمت تولیدی و صنایعی را از تقسیم‌بندی حکمت حذف کرده‌اند. حال، چرا این پدیده اتفاق افتاد، نیاز به تأمل و تحلیل دقیقی دارد؟ آیا مبانی و باورهای دینی و اعتقادی مسلمانان به جهت منع تصرف در جهان طبیعت و تکوین به انکار حکمت تولیدی انجامید. یا این‌که شاخه سوم از فلسفه در ترجمه آثار ارسطو به زبان عربی توسط مترجمان، مغفول واقع ماند؟ پرسش‌هایی هستند که محققان می‌توانند

→ ج ۱، ص ۲۶۶-۲۷۴.

۳. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، المشارع و المطارحات، ج ۱، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

۴. الحکمة المتعالیه، ج ۱، ص ۲۰.

۵. ارسطو، در کون و فساد، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷، ص ۱۵ و ۱۶؛ همو، ما بعد الطبیعه، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۲۳۷-۲۴۲.

بدانها پردازند. به هر حال، حذف این شاخه مهم از فلسفه در فرآیند صنعت و تکنولوژی مسلمانان تأثیر منفی گذاشت.

۲. دومین معنای فلسفه را ارسطو در شناخت حقیقت به کار برده است.^۱ هر چند وی، شناخت حقیقت را به شناخت علل اشیاء به ویژه موجودات سرمدی و مبدأ نخستین و شناخت کلیات و غیره تحویل می‌برد.^۲ این تعریف، توسط حکیمان مسلمان به عنوان علم حقایق اشیاء مطرح گردید؛ برای نمونه: کندی، فلسفه را به «علم الاشياء بحقائقها بقدر طاقة الانسان»^۳ و ملاصدرا آن را به «الفلسفة استكمال النفس الانسانية بمعرفة حقائق الموجودات على ما هي عليها والحكم بوجودها تحقيقاً بالبراهين لا اخذاً بالظن والتقليد، بقدر الوسع الانساني» تعریف می‌کند.^۴ این گونه کاربردها به معنای مطلق حکمت یا حکمت نظری به کار می‌رود.

شاید بتوان تعریف شایع فلسفه را که عبارت است از شناخت موجود بما هو

موجود را به شناخت حقیقت برگرداند. به تعبیر شیخ: «هذا العلم يبحث عن الموجود المطلق»^۵ و به بیان ملاصدرا: «ان الفلسفة الاولى باحثه عن احوال الموجود بما هو موجود و عن اقسامه الاولى، اي التي يمكن من غير ان يصير رياضياً او طبيعياً»^۶ یا «كذلك للموجود بما هو موجود، عوارض ذاتية يبحث عنها في العلوم الالهية»^۷ یا «ان من عوارض الموجود بما هو موجود من غير ان يحتاج الى ان يصير نوعاً متخصص الاستعداد طبعياً او تعليمياً»^۸.

بنابراین، شناخت حقیقت می‌تواند با دو تفسیر متفاوت یعنی به معنای علم به حقایق اشیاء یا معرفت به حقایق موجودات، مطرح گردد. تفسیر نخست با مطلق حکمت یا حکمت نظری مترادف دانسته شده و الهیات و طبیعیات و منطقیات و ریاضیات و حتی انواع حکمت عملی را در بر می‌گیرد.

تفسیر دوم، فلسفه اولی و عوارض ذاتیه موجود بما هو موجود یا احوال موجود مطلق را شامل می‌شود و علم الهی یا علم اعلی نیز به کار می‌رود. این تعریف مشتمل بر علم کلیات و علم مفارقات است. بسیاری

۱. بنگرید به: ما بعد الطبیعه، ص ۲۴۱.

۲. همان، ص ۷۴-۷۵ و ۲۹-۳۴.

۳. الکندی، کتاب الکندی الى المعتمض فی الفلسفة الاولى، تحقیق الدكتور احمد فؤاد الاهواني، القاهرة، ۱۹۴۵، ص ۷۷.

۴. الحکمة المتعالیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۰.

۵. ابن سینا، النجاة، ص ۱۹۸.

۶. الحکمة المتعالیه، ج ۱، ص ۲۸.

۷. همان، ج ۱، ص ۲۴.

۸. همان، ج ۳، ص ۲۷۸.

از حکیمان از جمله شیخ اشراق در مطارحات نیز همین تعریف را پذیرفته‌اند. تفسیر شناخت حقیقت به شناخت علل اشیاء و شناخت کلیات را می‌توان به فلسفه اولی یا علم اعلی و علم الهی نیز تحویل برد.

۳. سومین معنای فلسفه با هستی‌شناسی و امور عامه مترادف دانسته شده و تعریف فلسفه را به احوال و اوصاف موجود بما هو موجود و احکام کلی وجود و تقسیمات آن منحصر ساخته‌اند. معمولاً فلاسفه، این معنای فلسفه را اعم از علم کلی و علم ربوبی می‌دانند و مباحث مربوط به امور عامه و مجردات را در آن بحث می‌کنند؛ هر چند فخر رازی در شرح *عیون الحکمه*، علم ربویات را از علم کلیات جدا دانسته و اقسام چهارگانه برای حکمت نظری در نظر گرفته است. البته احتمال ادغام آن دو را نیز منتفی نمی‌داند.

۴. فلسفه به معنای دانش امور مجرده، چهارمین تعریفی است که از ناحیه حکیمانی مانند ابن سینا مطرح گردید. وی در حکمت مشرقیه، چهار فرض عقلی برای ماهیت بیان می‌کند و فرض سوم را - که عبارت است از ماهیتی که در وجود خارجی و ذهنی بی‌نیاز از ماده است - معنا و مفهوم علم اعلی و فلسفه اولی معرفی می‌کند؛ البته اگر این عبارت شیخ را به معنای امور لا بشرط از

ماده معنا کنیم فلسفه اولی با معنای پیشین یکی می‌شود، اما اگر معنای بشرط لای از ماده و به تعبیر فخر رازی، علم ربوبیت، مقصود شیخ باشد در آن صورت، فلسفه، دانش احوال و عوارض مجردات شمرده می‌شود. ابن سینا در *الهیات شفا* می‌نویسد: «ان الالهیه تبحث عن الامور المفارقة للمادة بالقوام والحدّ وقد سمعت ایضاً ان الالهی هو الذی یبحث فیہ عن الاسباب الاولی للوجود الطبیعی و التعلیمی و ما یتعلق بهما وعن سبب الاسباب و مبدأ المبادی و هو الاله تعالی جلّه»^۱.

۵. پنجمین تعریف فلسفه الهی عبارت است از خداشناسی. این تعریف نخستین بار توسط کندی در نامه به معتصم مطرح گردید. وی می‌نویسد: «و اعلاها الصناعات الانسانیة مرتبة الفلسفة الاولی اعنی: علم الحق الاول الذی هو علة کل حق»^۲.

فارابی نیز همین رویکرد را می‌پذیرد و حکمت را به معرفت وجود حق و واجب الوجود بذاته معنا می‌کند.^۳ شیخ در تعلیقات

۱. *الالهیات من کتاب الشفاء*، تحقیق، حسن زاده آملی، قم، مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۲.

۲. *الکندی، کتاب الکندی الی المتعصم الی الفلسفة الاولی*، ص ۷۷.

۳. *الحکیم الفارابی، اربع رسائل فلسفه، التعلیقات*،

و نجات. حکمت را به معرفت وجود واجب یا دانش احوال موجود مطلق یعنی مبدأ تمام موجودات معلول معرفی کرده است.^۱

ابوالبرکات بغدادی، علم الهیات را علم خداشناسی و صفات حق تعالی معرفی می‌کند.^۲ شایان ذکر است تعاریف پیشگفته موضوع محورانه ارائه گردیدند، هرچند در قلمرو موضوع به حداقلی و حداکثری تقسیم می‌شوند؛ اما برخی از تعاریف، غایت محورانه‌اند که در تعریف ششم بیان می‌شود.

۶. ششمین تعریف، تعاریف غایت محورانه است؛ مانند: تعریف فلسفه الهی به «صيرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العيني» یا «الحكمة التي يستعد النفس بها للارتقاء الى الملاء الاعلى والغاية القصوى و هي عناية ربانية و موهبة الهية لا يؤتى بها الا عن قبله تعالى» یا «التشبه بالاله بحسب الطاقة البشرية لتحصيل السعادة الابدية».

۷. هفتمین تعریف، تعاریف فعالیت و روش محورانه هستند. استاد محمد تقی جعفری، فلسفه را هرگونه تکاپو و فعالیت مغزی پیرامون یک مسئله مانند کوشش و

تلاش برای شناخت علل و معلولات و نتایج و جریانات تحلیلی و ترکیبی یک مسئله معرفی می‌کند.^۳ استاد مصباح نیز همانند سایر فلاسفه معاصر، علاوه بر معنای خاص فلسفه یعنی متافیزیک و مباحث کلی وجود، به تعریف عام‌تری یعنی تعریف روش شناسانه و فعالیت محورانه اشاره می‌کند که عبارت است از فعالیت‌های ذهنی در زمینه مسائلی که با روش تجربی و نقلی اثبات نمی‌شود و تنها با روش عقلی اثبات می‌گردند و شامل علوم چون منطق و معرفت‌شناسی و ریاضیات هم می‌شوند. پس فلسفه عبارت است از فعالیت ذهنی پیرامون مسائلی که با روش عقلی اثبات می‌گردند.^۴

۸. هشتمین تعریف از سنخ تعاریف ترکیبی میان روش و موضوع‌اند. برخی از حکیمان معاصر با نگاهی واقع‌بینانه‌تر به تعریف فلسفه پرداخته‌اند و تا حدودی سعی کرده‌اند با قلمروی وسیع‌تر به فلسفه بنگرند. به همین دلیل، تعاریف موضوع و روش

۳. محمدتقی جعفری، تحقیق در فلسفه علم، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۷۹، ص ۳۳ و ۳۴.

۴. بنگرید به: میزگرد، «فلسفه‌شناسی ۱»، مصاحبه استاد مصباح در فصلنامه معرفت فلسفی، شماره ۱ و ۲، ص ۱۳.

→ انتشارات حکمت، ۱۳۷۱، ص ۴۶.

۱. ابن سبأ، التعليقات، انتشارات دفتر تبلیغات، ۱۳۷۹، ص ۱۶.

۲. ابوالبرکات بغدادی، الكتاب المعتبر فی الحکمه، دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۳، ص ۱۶.

چیستی حکمت در متون اسلامی

کسانی که دغدغه اسلامی کردن فلسفه را دارند باید علاوه بر حفظ روش عقلی و استدلالی و بهره وری از بدیهیات بر واژه حکمت و معنای قرآنی آن تأکید ورزند و در راستای آن به تدوین حکمت پردازند تا بتوانند وصف اسلامی را بر فلسفه خود بار سازند؛ زیرا این واژه قرآنی دربردارنده بار معنایی معینی است که یونانیان از آن معنا، محروم بودند. و همان گونه که روشن خواهد شد ما معتقدیم که یونانیان، فلسفه داشتند، اما از حکمت بهره‌ای نبرده‌اند. حال که حکمت نوین اسلامی درصدد است تا اسلامیت خود را پررنگ‌تر از سایر گرایش‌های حکمت اسلامی مطرح کند و با حفظ عقلانیت مبنای بهره فراوان‌تری از دین اسلام ببرد. لازم است تا بیش از گرایش‌های دیگر حکمت اسلامی به هماهنگی اسلام و حکمت دست یازد و در دریافت تعریف و موضوع و مسایل حکمت و جهت‌دهی و قلمرو و ساختار آن از قرآن و سنت نبوی و علوی و ولوی استفاده کند؛ به همین دلیل، به سراغ آیات قرآنی رفته، معنای حکمت را جویا می‌شود تا حکمت اسلامی را با آن معنای قرآنی توسعه بخشد.

حکمت در فرهنگ لغوی

لغت‌شناسان با بررسی آیات قرآن و

محرورانه را ارائه کرده‌اند. علامه طباطبایی بر این باور است که فلسفه از بود و نبود مطلق اشیاء با روش برهانی بحث می‌کند.^۱ این تعریف که در اصول فلسفه و روش رئالیسم بیان گردیده، به مؤلف علامه اجازه داده است تا پیرامون مباحث فلسفی مارکسیسم و اشیای اعتباری و اشیای ادراکی بحث نماید و مقاله‌های مستقلی را به اعتباریات و ادراکات اختصاص دهد. و فلسفه را آن گونه که در *بدایة الحکمة و نهایة الحکمة منقح* ساخته، منحصر به احوال موجود بما هو موجود نسازد. استاد مطهری نیز همین مشرب را طی می‌کند و فلسفه را دانشی می‌داند که به تمایز امور حقیقی از امور اعتباری و وهمی با روش عقلی اقدام می‌کند.^۲ استاد جوادی آملی، فلسفه را جهان‌بینی متفرع بر شناخت‌شناسی می‌داند، به گونه‌ای که با روش‌های متفاوت در جهان‌شناسی تعاریف فلسفه و جهان‌شناسی‌ها نیز متفاوت خواهد شد.^۳

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۶، مقاله اول، ص ۵۷-۶۰ و ۷۰.

۲. همان، ج ۴، ص ۵۸.

۳. عبدالله جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، ج ۳، ص ۱۲۸-۱۳۰.

احادیث و لغت عرب به تفسیر معانی گوناگون حکمت پرداخته‌اند. خلیل در کتاب‌العین، حکمت را به عدل و علم و حلم برگردانده است، همان‌گونه که استحکام و وثاقت و منع کردن را نیز به آن نسبت می‌دهد.^۱ ابن اثیر نیز حَکَم و حکیم را از اسمای الهی دانسته و آن را به معنای حاکم و قاضی گرفته است، هرچند برخی از اهل لغت، در تعریف حکمت گفته‌اند: «الحکمة عبارة عن معرفة افضل الاشياء بافضل العلوم». جوهری نیز حکمت و حکیم را به معنای علم و علیم گرفته است. حُکَم به ضم حاء نیز به معنای فقه و قضای به عدل به کار می‌رود.^۲ دهخدا حکمت و جمع آن یعنی حَکَم را به معنای دانایی، علم، دانش، دانشمندی، عرفان، معرفت، فرزاندگی، فرزانی، حلم و بردباری، درست‌کاری، درست‌کرداری، صواب‌کاری، راست‌گفتاری مانند این‌ها به کار برده است.

به قول فردوسی:

جهان سربه سر حکمت و عبرت است
چرا بهره ما همه غفلت است
و به قول ناصر خسرو:

مقهور حکمت شود این خلق جهان پاک
زیرا که حکیم است جهان داور قهار

علاوه بر معانی پیشگفته، واژه حکمت به معنای سخن استوار و کلام موافق حق و شناسایی حق لذاته و شناسایی خیر به خاطر بکار بستن آن نیز به کار رفته است. گاهی حکمت چیزی گفته می‌شود، مقصود دلیل و سبب و جهت آن است. همان‌گونه که سرایده‌اند که:

خدا گر بیند ز حکمت دَری

به رحمت گشاید دَر دیگری^۳

حال که معانی گوناگون حکمت در لغت و فرهنگ‌نامه‌ها روشن گشت، جا دارد به یک مبنای زبان شناختی توجه شود تا به معنای محوری دست یابیم. آن مبنای زبان شناختی این است که هر واژه‌ای دارای یک معنای اساسی و پایه‌ای است که با فرض تحوّل معنایی، آن معنای پایه، پایدار است. اصولاً هر عنصری در درون یک نظام زنده، دائم در حال تجدید و دگرگونی روابط خود با عناصر دیگر درون نظام است و چه بسا که از راه این تجدیدها و دگرگونی‌ها نقش‌های تازه‌ای برای آن پدید می‌آید، مانند نقش یا نقش‌هایی که یک فرد انسانی در مجموعه اجتماعی که در آن زندگی می‌کند برای خود پدید می‌آورد. کارکرد واژگان در زبان نیز همانند کارکرد یک عنصر در یک

۳. لغت نامه دهخدا، واژه حکمت.

۱. العین، ج ۳، ص ۶۶.

۲. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

مجموعه و در یک نظام زنده است. وجود ده‌ها آیه و جمله گوناگون که واژه حکمت در آن‌ها به کار رفته است، می‌تواند ما را با ده‌ها معنای متفاوت برای این واژه روبه‌رو کند، ولی هر معنای متغیر تا زمانی معتبر است که در همان بافت موقعیت ویژه خود قرار داشته باشد و همچنین با معنای پایه تناقض نداشته باشد.^۱ یکی از نابسامان‌های بیشتر فرهنگ‌نامه‌ها یا کتاب‌های لغت این است که به جای آن‌که معنای «پایه» از یک واژه را توضیح دهند، اغلب به آوردن چندین معنای نسبی برای یک واژه اکتفا می‌کنند. برای نمونه در لغت نامه المنجد، حدود بیست و نه معنای گوناگون برای واژه حکمت ذکر شده، در حالی که هر یک از این معانی در بافت موقعیت ویژه خود می‌تواند درست، دقیق و سنجیده باشد، ولی در بیرون از آن نمی‌تواند رابطه مشخص و معین خود را با این واژه بیان کند. بنابراین می‌توان از مجموع کتاب‌های لغت این برداشت را کرد و به این معنای پایه دست یافت که واژه حکیم و مشتقاتش به معنای عالمی است که اندیشه صحیحش، او را به کارهای محکم و مستحکم و می‌دارد و از

کارهای زشت و ناروا و جهل و نادانی و ظلم جلوگیری می‌کند؛ بنابراین، حکمت به علم نظری صحیح و منتهی به علم عملی پسندیده و عمل به اعمال نیکو اطلاق می‌شود.^۲

حکمت در آیات قرآنی

واژه حکمت و مشتقات آن، ده‌ها بار در قرآن به کار رفته است. برای نمونه می‌توان به واژه‌های الحکمه (۱۵ بار) و حکمت (۲ بار) و الحُکم و الحُکم (۲۱ بار) و حکیم (۵۵ بار) و الحکیم (۴۲ بار) که در آیات گوناگون با معانی متنوعی به کار رفته، اشاره کرد. ولی چون قرآن، کتاب فرهنگ‌نامه و لغت‌نامه نیست، باید از طریق بررسی مصادیق گوناگون آن به معنای پایه حکمت دست یافت. بررسی معناشناختی آیات قرآن نشان می‌دهد که حکمت در بافت‌های گوناگون، به معانی و مصادیق گوناگونی دلالت دارد. برای توضیح بیشتر به آیات ذیل توجه کنید.

الف: آیات سوره لقمان: نام لقمان در قرآن دوبار در سوره سی و یکم برده شده است. حضرت لقمان، مطابق روایات

۱. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: دغدغه‌ای فرجامی، ص ۷۳ - ۹۵.

۲. بنگرید به: معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۹۱؛ الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۰۲؛ مصباح المنیر، ص ۱۴۵.

متعددی اهل حکمت بود نه اهل رسالت و نبوت؛ هرچند عکرمه او را نبی معرفی می‌کند، ولی بسیاری از مفسران از جمله ابن عباس و مجاهد و قتاده برخلاف او فتوا داده‌اند.^۱ پیامبر اعظم ﷺ در روایتی فرموده است که لقمان پیامبر نبود، ولی بنده‌ای با تفکر بسیار بود و به یقین نیکو دست یافت. وی دوستدار خدا بود و خدا هم او را دوست می‌داشت.^۲ وقتی خداوند متعال به لقمان، حکمت و فرزاندگی آموخت به او دستور داد که سپاس خدا را به جای آورد. البته سپاسگزاری حق تعالی نیز سودی است که به سپاسگزار می‌رسد. و سپس لقمان به پسرش، اندرزهای حکیمانه را آموخت.^۳ این پندهای حکیمانه در شناخت معنای پایه حکمت به ما مدد می‌رساند. به پندهای حکیمانه لقمان توجه فرمایید:

توصیه به توحید و پرهیز از شرک ورزی: «ای پسرکم! به خدا شرک م‌ورز [چرا] که مسلماً شرک، ستمی بزرگ است».^۴

سفارش نسبت به والدین: «و به انسان دربارہ پدر و مادرش سفارش کردیم - مادرش

به او باردار شد، در حالی که سستی بر سستی (می‌افزود). و از شیر بازگرفتنش در دو سالگی بود - (و به او گفتیم): که برای من و پدر و مادرت سپاس‌گوی! که فرجام (همه شما) فقط به سوی من است. و اگر آن دو، تلاش کنند برای این که تو چیزی را که بدان هیچ دانشی نداری، همتای من قراردهی، پس از آن دو اطاعت مکن و [لی] در دنیا با آن دو به‌طور پسندیده همنشینی کن و از راه کسی که به سوی من بازگشته، پیروی کن».

گزارش از معاذ: «سپس بازگشت شما فقط به سوی من است و شما را به آنچه همواره انجام می‌دادید، خبر می‌دهم».^۵

گزارش از حسابرسی قیامت: (لقمان گفت): «ای پسرکم! در حقیقت اگر آن (کردار تو) هم‌وزن دانه‌ای از سپندان باشد، و در صخره‌ای یا در آسمان‌ها یا در زمین قرارگیرد، خدا آن را (برای حساب) می‌آورد؛ [چرا] که خدا لطیف آگاه است».^۶

امر به نمازگزاری: «ای پسرکم! نماز را برپا دار».

سفارش به کارهای پسندیده و پرهیز از کارهای ناپسند: «و به [کار] پسندیده فرمان ده و از [کار] ناپسند منع کن».

۱. البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۴۱۲؛

التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۷۵.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۴.

۳. لقمان / ۱۲.

۴. لقمان / ۱۳.

۵. لقمان، ۱۴-۱۵.

۶. لقمان / ۱۶.

اعتدال در راه رفتن و فروکاستن صدا: «و در راه رفتنت، مُعتدل باش و صدایت را فروگاه؛ [چرا] که مسلماً ناپسندترین صداها، صدای الاغ‌هاست!»^۱

ب: آیات سوره اسراء: خداوند سبحان در سوره اسراء می‌فرماید: قرآن به شیوه پایداری و مستحکم‌تر راهنمایی می‌کند،^۲ آن‌گاه به برخی از راهنمایی‌های حکیمانه می‌پردازد که در ذیل اشاره می‌شوند:

آخرت‌شناسی و انسان‌شناسی و عذاب‌شناسی: «و این‌که کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، عذاب دردناکی برای آنان آماده ساخته‌ایم! و انسان بدی را می‌طلبید، همان‌گونه که او نیکی را می‌طلبید و انسان شتابزده است. و شب و روز را دو نشانه (خدا) قرار دادیم و نشانه شب را محو کردیم، و نشانه روز را روشنی‌بخش گردانیدیم، تا بخششی را از پروردگارتان بجوید، و تا عدد سال‌ها و حساب را بدانید و هر چیزی را به تفصیل شرح دادیم. و هر انسانی فال (نیک و بد و عمل) او را بر گردنش بسته‌ایم، و روز رستاخیز، نامه (اعمالی) برای او بیرون می‌آوریم که آن را گشوده می‌یابد. (و به او گفته می‌شود):

نامه‌ات را بخوان! امروز، حسابرسی خودت بر [ای] تو کافی است. هر کس راه یابد، پس فقط به نفع خودش راه می‌یابد و هر کس گمراه شود، پس فقط به زیان خود گمراه می‌شود و هیچ باربرداری بار سنگین (گناه) دیگری را بر نمی‌دارد و (ما) عذاب‌کننده (کسی) نیستیم، تا این‌که فرستاده‌ای برانگیزیم و هرگاه بخواهیم که (مردم) آبادی را هلاک کنیم، به سردمداران ثروتمندش فرمان می‌دهیم و [لی] در آن‌جا نافرمانی می‌کنند، پس آن گفتار (وعده عذاب) بر آن (مردم) تحقق یابد، و آن (شهر) را کاملاً درهم می‌کوبیم»^۳.

پرهیز از شرک ورزی: «هیچ معبود دیگری را با خدا قرار مده، تا [این‌که] نکوهیده [و] بی‌یاور بنشینی»^۴.

پرستش خدای یگانه و احترام به والدین: «پروردگارت فرمان قطعی داده: که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید اگر یکی از آن دو، یا هر دو نزد تو به [سن] پیری برسند، پس به آن دو «اف» (کوچک‌ترین سخن اهانت‌آمیز) مگوی و آن دو را با پرخاش مران و به آن دو سخنی ارجمند مگوی. و از سر مهر، بال فروتنی برای آن دو

۱. لقمان، ۱۹.

۲. اسراء، ۱-۹.

۳. اسراء، ۱۰-۲۱.

۴. اسراء، ۲۲.

فرو آور و بگو: پروردگارا! آن دو را رحمت کن، همان گونه که مرا در خُردی پرورش دادند. پروردگارتان به آنچه در دل های شماست، داناتر است اگر شایسته باشید، پس حتماً او برای توبه کاران بسیار آمرزنده است»^۱.

پرهیز از آموزه های غیرعلمی: «و از آنچه که هیچ علمی بدان نداری، پیروی مکن؛ [چرا] که گوش و چشم و دل (سوزان)، همگی آن ها از آن پرسیده می شوند»^۲.

پرهیز از تکبر: «و در زمین، با سرمستی و تکبر راه مرو؛ [چرا] که تو زمین را نمی شکافی، و در بلندی به کوه ها نمی رسی. همه این [ها] گناهش نزد پروردگارت ناخوشایند است»^۳.

خداوند سبحان بعد از بیان احکام نظری و عملی می فرماید: «این [ها]، از آن حکمت [هایی] است که پروردگارت به سوی تو وحی کرده است و هیچ معبود دیگری را با خدا قرار مده، که سرزنش شده [و] رانده شده، در جهنم افکنده شوی»^۴.

ج: آیات سوره بقره: خداوند سبحان

درباره مبدأ فاعلی و مبدأ قابلی حکمت می فرماید: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»^۵؛ خدا به هر کسی که بخواهد حکمت عطا می نماید و کسی که حکمت به او عطا شود حتماً خیر کثیری به وی عطا شده است و کسی غیر از خردمندان یاد آور این موضوع نخواهد شد.

مطابق این آیه شریفه، خداوند سبحان، مبدأ فاعلی و اولوالالباب، مبدأ قابلی حکمت می باشند. مطلب جالب توجه این که خداوند سبحان قبل از بیان حکمت به وسوسه و وعده های کاذب شیطان اشاره می کند و می فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۶؛ شیطان شما را از بینوایی می ترساند و به کارهای زشت و اِی دارد، در حالی که خدا شما را به آمرزش خویش و افزونی وعده می دهد. خدا گشایش دهنده و داناست. و سپس به بیان حکمت می پردازد و آن را با اولوالالباب پیوند می زند و حکمت را راه مقابله با وسوسه های شیطانی می داند.

خداوند در آیه دیگری میان حکمت و کتاب رابطه برقرار می کند و می فرماید: «رَبَّنَا

۱. اسراء ۲۳-۲۵.

۲. اسراء، ۳۶.

۳. اسراء ۳۷-۳۸.

۴. اسراء/۳۹.

۵. بقره ۲۶۹.

۶. بقره/۲۶۸.

وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛^۱ ای پروردگار ما، از میانشان پیامبری بر آنها مبعوث گردان تا آیات تو را برایشان بخواند و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد و آنها را پاکیزه سازد و تو پیروزمند و حکیم هستی. آیه دیگر سوره بقره نیز به حکمت قرآنی نظر دارد و میان کتاب آسمانی و حکمت رابطه برقرار می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَعْنُ أَجْلِهِنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لَتَعْدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛^۲ هر گاه زنان را طلاق دادید و مهلتشان سرآمد، یا آنان را به نیکو و جهی نگه دارید یا به نیکو و جهی رها سازید. و تا بر آنها زیان برسانید یا ستم بکنید نگاهشان ندارید. و هر کس که چنین کند به خویشتن ستم کرده است. و آیات خدا را به ریشخند مگیرید و از نعمتی که خدا به شما داده است و از آیات و حکمتی که برای موعظه شما فرستاده است یاد کنید و از خدا بترسید و بدانید که او به همه چیز آگاه است.

د: آیات سوره‌های دیگر: خداوند سبحان در سوره آل عمران به رابطه حکمت و کتاب آسمانی اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛^۳ خدا بر مؤمنان انعام فرمود، آن گاه که از خودشان به میان خودشان پیامبری مبعوث کرد تا آیاتش را بر آنها بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد، هر چند از آن پیش در گمراهی آشکاری بودند.

همچنین در سوره نساء به ترابط حکمت و کتاب آسمانی و نیز رابطه حکمت و حکومت اشاره شده است با این بیان: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ يَحْسُدُونَ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؛^۴ یا بر مردم به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگ ارزانی داشتیم. ﴿وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أُنْزِلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ

۱ بقره ۱۲۶

۲ بقره ۲۳۱

۳ آل عمران / ۱۶۴

۴ نساء / ۵۴

فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا؛ اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از کافران قصد آن داشتند که تو را گمراه کنند، ولی آنان جز خود را گمراه نکنند و هیچ زیبایی به تو نرسانند. و خدا بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و چیزهایی به تو آموخت که از این پیش نمی دانسته ای و خدا لطف بزرگ خود را بر تو ارزانی داشت.

خداوند سبحان در سوره مائده رابطه وثیق تری میان کتاب آسمانی و حکمت برقرار می سازد و سه کتاب آسمانی قرآن و تورات و انجیل را با حکمت مرتبط ساخته است: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أُتِدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالتَّائِرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ؛ خدا به عیسی بن مریم گفت: نعمتی را که به تو و مادرت ارزانی داشته ام یاد کن، آن زمان که به روح القدس یاریت کردم تا تو چه در گهواره و چه در بزرگسالی سخن گویی، و به تو

کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم. و آن گاه که به امر من از گل چیزی چون پرنده ساختی و در آن دمیدی و به امر من پرنده ای شد و کور مادرزاد و پیسی گرفته را به فرمان من شفا دادی و مردگان را به فرمان من زنده بیرون آوردی و چون با این دلایل روشن نزد بنی اسرائیل آمدی، من آنان را از آسیب رساندن به تو بازداشتm و از میانشان کسانی که کافر بودند گفتند که این جز جادویی آشکار نیست.

با توجه به آیات پیشگفته قرآن و توضیحاتی که داده شد، می توان به معنای پایه حکمت دست یافت. معنای پایه ای که از آیات به دست می آید، همان معنایی است که از اهل لغت استفاده شد. بنابراین، واژه حکیم و مشتقاتش به معنای عالمی است که اندیشه و مشقش، او را به کارهای محکم و مستحکم و می دارد و از کارهای زشت و ناروا و جهل و نادانی و ظلم جلوگیری می کند؛ بنابراین، حکمت به علم نظری صحیح و منتهی به علم عملی پسندیده و عمل به افعال نیکو اطلاق می شود.

حکمت در روایات

حکمت در روایات نیز معانی گوناگونی دارد و ویژگی ها و عوامل مهمی برای آن

۱. نساء، ۱۱۳.

۲. مائده، ۱۱۰.

بیان کرده‌اند برای نمونه، می‌توان به مطالب ذیل توجه کرد.

معانی حکمت در روایات: حکمت در

روایات پیشوایان دین به معنای فهم و عقل و ضد هوای نفس و اطاعت الهی و پیامبر و امام و قرآن به کار رفته است. مجموعه این معانی به جهت پیوستگی در یک عنوان بیان می‌گردد. توضیح این‌که حکمت در بسیاری از روایات به معنای فهمیدن و عقل ورزیدن تفسیر شده است. امام کاظم علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ يَعْنَى عَقْلٌ وَقَالَ وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ قَالَ الْفَهْمُ وَالْعَقْلُ»^۱.

همچنین در روایات دیگری، عاقل به عنوان شخصی معرفی می‌شود که حکمت را همراهی می‌کند؛ برای نمونه امام صادق علیه السلام در روایتی به هشام خطاب می‌کند که عاقل، به بهره کمتر از دنیا به همراه حکمت راضی می‌شود، ولی از بهره اندک حکمت به همراه دنیا رضایت نمی‌دهد. حضرت می‌فرماید:

«يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ رَضِيَ بِالْذُّوْنِ مِنَ الدُّنْيَا مَعَ الْحِكْمَةِ وَكَمْ يَرْضَى بِالْذُّوْنِ مِنَ الْحِكْمَةِ مَعَ الدُّنْيَا فَلِذَلِكَ رِبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ يَا

هَشَامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكُوا قُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الذُّنُوبَ وَ تَرَكُوا الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ وَ تَرَكُوا الذُّنُوبَ مِنَ الْفُرْصِ»^۲.

این روایت نشان می‌دهد که میان حکمت و عاقل رابطه وثیق و محکمی برقرار است. و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام، رابطه دیالکتیکی میان عقل و حکمت قائل است. وی عقل را وسیله استخراج عمق حکمت و حکمت را وسیله استخراج عمق عقل معرفی می‌کند. این روایت را عده‌ای از شیعیان از سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ از عُبَيْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِ از أَحْمَدَ ابْنِ عَمْرٍو الْحَلَبِيِّ از يَحْيَى بْنُ عُمَرَ از أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که می‌فرماید: «بِالْعَقْلِ اسْتَخْرَجَ غَوْزُ الْحِكْمَةِ وَ بِالْحِكْمَةِ اسْتَخْرَجَ غَوْزُ الْعَقْلِ...»^۳.

حال که روشن گشت حکمت به معنای عقل و فهم است، برای درک دقیق عقل که خود از مشترکات لفظی است، باید به واژگان ضد آن مراجعه کرد. ضد حکمت در برخی از روایات، هواء معرفی شده است و هواء نقطه مقابل عقل است. زیرا مطابق روایات دیگر، «العقل ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»؛ یعنی عقل، ابزاری برای عبادت خداوند سبحان است. پس عقل تنها ابزار ادراکی

۱. الکافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۶، ح ۱۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۶۴؛ تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۱۴۱.

۲. الکافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۷، ح ۱۲.
۳. همان، ح ۲۸.

نیست، بلکه علاوه بر جنبه ادراکی عقل، از برخی روایات و آیات به دست می‌آید که باید به جنبه کارکردی عقل یعنی کارکرد بازدارندگی از معصیت و تشویق به طاعت الهی نیز توجه داشت. بنابراین، می‌توان روایاتی مانند: «وَالْحِكْمَةُ وَضِدُهَا الْهَوَى»^۱، «الْحِكْمَةُ ضِدُّهَا الْخَطَا»^۲ تمسک کرد، تا مشخص گردد که حکمت نیز همانند عقل از دو بار معنایی معرفتی و کارکردی برخوردار است، یعنی در معنای حکمت هم جنبه فهمیدن حقایق و درک مطابق با واقع و عاری از خطا وجود دارد و هم در آن، عمل طاعت الهی و ترک از معصیت و پیروی نکردن از هوای نفس لحاظ شده است. امام باقر(ع) در تفسیر آیه «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» می‌فرماید: «مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَاجْتِنَابُ الْكِبَائِرِ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ»^۳.

رابطه حکمت و ایمان: مطلب مهم دیگری که از روایات درباره حکمت فهمیده می‌شود، پیوند وثیق میان حکمت و ایمان است؛ زیرا حکمت در روایات گمشته مؤمن معرفی شده است. امام صادق(ع) می‌فرماید:

«الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُمَا وَجَدَ أَحَدُكُمْ ضَالَّتَهُ فَلْيَأْخُذْهَا»^۴. پس مؤمنان با وصف ایمان به دنبال حکمت‌اند و چون از ایمان دینی برخوردارند، حکمت را می‌پذیرند. و اگر از روایات دیگری فهمیده می‌شود که مؤمنان باید حکمت را هرچند از منافقان فراگیرند، نباید گمان کرد که حکمت در اختیار منافق است، بلکه از باب اهمیت حکمت و تأکید بر دریافت آن، این‌گونه سخن گفته‌اند. به عبارت دیگر، آن‌قدر حکمت اهمیت دارد که هرچند در اختیار منافق باشد، فراگرفتن آن لازم است و به تعبیر امیرالمؤمنین(ع): «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ»^۵. به همین جهت، اگر هم منافقی، حکمت را از اهلش گرفت، آرامش ندارد و در طوفان درونی به سر می‌برد، تا این‌که از او خارج گردد. امام علی در این باره می‌فرماید: «خُذِ الْحِكْمَةَ اَتَى كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجُلُجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ»^۶.

حکمت به معنای فضایل اخلاقی و ترک

۱. همان، ج ۱۴، ص ۲۲، ح ۳۴. نیز امام صادق(ع)
- می‌فرماید: «الحكمة وضدها الهوى»: بنگرید به: الخصال، ص ۵۹۳.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۱۱.
۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۵۴.

۴. الکافی، ج ۸، ۱۶۷، حدیث الناس يوم القيامة، ص ۹.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۴۸۱.

۶. همان.

رذایل نیز به کار رفته است.^۱

السَّلام»^۴.

عوامل حکمت: حکمت، امری قلبی است که بر زبان جاری می‌گردد و با اخلاص در ایمان تحقق می‌یابد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «مَا أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ قَالَ مَا أَجْمَلَ عَبْدٌ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا زَهَّدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ دَاءَهَا وَ دَوَّاهَا فَأَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ»^۲. علاوه بر اخلاص می‌توان به سکوت به عنوان بایی از ابواب حکمت یاد کرد. به گفته ابن ابی نصر از امام رضا علیه السلام: «مِنْ عَلَامَاتِ الْفَقْهِ الْحِلْمُ وَ الْعِلْمُ وَ الصَّمْتُ إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ»^۳. زهد در دنیا نیز از عوامل تثبیت و استحکام حکمت شمرده شده است. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَ دَوَّاهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ

در برخی از روایات به پاره‌ای از میوه‌ها و خوراکی‌ها به عنوان عوامل پیدایش حکمت اشاره شده است؛ برای نمونه، امام صادق علیه السلام به «به» اشاره می‌کند و می‌فرماید: «مَنْ أَكَلَ سَفَرَجَلَةً أَنْطَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْحِكْمَةَ عَلَى لِسَانِهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا»^۵. یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره بادمجان می‌فرماید: «إِنَّهُ كَانَ فِي دَارِ جَابِرٍ فَقَدِمَ إِلَيْهِ الْبَاذَنْجَانُ فَجَعَلَ يَأْكُلُ فَقَالَ إِنَّ فِيهِ الْحَرَارَةَ فَقَالَ يَا جَابِرُ إِنَّهَا أَوَّلُ شَجَرَةٍ آمَنَتْ بِاللَّهِ أَقْلَوُهُ وَ أَنْضَجُوهُ وَ زَيْتُونُهُ وَ لَبْنُونُهُ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الْحِكْمَةِ»^۶.

مراتب حکمت: حکمت مراتبی دارد که می‌توان خوف و خشیت الهی را در رأس آن دانست. پیامبر اعظم در این باره می‌فرماید: «رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۷. چنین روایتی نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.^۸

مجموعه روایات پیشوایان دین نیز معنای پایه پیشگفته حکمت را تأیید می‌کنند و به

۴. همان، ج ۲، ۱۲۸، باب ذم الدنيا و الزهد فيها.

۵. همان، ج ۶، باب السفرجل، ص ۳۵۷.

۶. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، باب الباذنجان، ص ۴۲۹.

۷. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۶.

۸. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۶۳.

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۳-۲۸۴؛ تحف العقول، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۲. الکافی، ج ۱۶، باب الإخلاص، ص ۱۵.

۳. همان، ج ۲، ۱۱۳، باب الصمت و حفظ اللسان، ص ۳.

خوبی می توان حکمت را علم نظری و اندیشه صحیح دانست که شخص حکیم را به کارهای محکم و مستحکم وادار می کند و از کارهای زشت و ناروا و جهل و نادانی و ظلم باز می دارد؛ بنابراین، حکمت به علم نظری صحیح و منتهی به علم عملی پسندیده و عمل به افعال نیکو اطلاق می شود.

حکمت در تفسیر

مفسران به تبعیت از محتوای روایات و آیات معانی گوناگونی برای حکمت بیان کرده اند که به شرح ذیل بیان می گردد.

حکمت به معنای عقل و فهم^۱ و به تعبیری حکمت عبارت است از عقل و علم و عمل به آن و اصابت به واقع^۲.

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان حکمت را عبارت دانسته از عقل سرشار و علم بسیار و توفیق عمل به مقتضای علم و اصابت آن به واقع^۳ و در بیان تفاسیر گوناگون حکمت می نویسد: «وَالْحِكْمَةُ قِيلَ هِيَ هَاهُنَا السَّيِّئَةُ عَنْ قِتَادَةِ وَقِيلَ الْمَعْرِفَةُ

بالدين و الفقه في التأويل عن مالك بن أنس و قيل العلم بالأحكام التي لا يدرك علمها إلا من قبل الرسل عن ابن زيد و قيل إنه صفة للكتاب كأنه وصفه بأنه كتاب و أنه حكمة و أنه آيات و قيل الحكمة شيء يجعله الله في القلب ينوره الله به كما ينور البصر فيدرك المبصر و قيل هي مواعظ القرآن و حرامه و حلاله عن مقاتل و كل حسن»^۴.

قول صائب و فعل کامل که از جمله آن، معرفت توحید و نفی شرک است یا مراد ادله عقلیه است بر تقریر توحید و ایمان و نفی شرک^۵.

حکمت به معنای علم به خداوند متعال و صفات او و نیز به معنای وضع الشئ فی محله و نیز طاعت الهی و مخافت الهی به کار رفته است.^۶

حکمت، معرفت علمی است در حدی که نافع باشد. پس حکمت، حد وسط بین جهل و جریزه است. علامه طباطبایی در ادامه این مطلب می فرماید: کلمه ذلک در آیه شریفه سوره لقمان، اشاره به تکالیف پیشگفته است و اگر احکام فرعی دین در

۱. ارشاد الاذهان الى تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۱۷؛

الاصفی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۶۷.

۲. عبدالله شبر، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۹۱.

۳. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹،

ص ۱۷۰.

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۳۹۶.

۵. تفسیر اتنا عشری، ج ۱۰، ص ۳۳۸.

۶. الکاشف، ج ۶، ص ۱۶۰.

این آیه، حکمت نامیده می‌شود از این جهت است که هریک مشتمل بر مصالحی است.^۱ وی در تفسیر آیه ۲۶۸ و ۲۶۹ سوره بقره می‌فرماید: کلمه «حکمت» به کسره «حاء» بر وزن «فعلة» است، که وزنی است مخصوص افاده نوع؛ یعنی دلالت بر نوع معنایی می‌کند که در این قالب در آمده. پس حکمت به معنای نوعی احکام و اتقان یا نوعی از امر محکم و متقن است، آن چنان‌که هیچ رخنه یا سستی در آن نباشد، و این کلمه بیشتر در معلومات عقلی و حق و صادق استعمال می‌شود، و معنایش در این موارد این است که بطلان و کذب به هیچ وجه در آن معنا راه ندارد. و این جمله دلالت دارد بر این‌که بیانی که خدا در آن بیان حال اتفاق و وضع همه علل و اسباب آن را و آثار صالح آن در زندگی حقیقی بشر را شرح داده، خود یکی از مصادیق حکمت است. پس حکمت عبارت است از قضایای حقه‌ای که مطابق با واقع باشد؛ یعنی به نحوی مشتمل بر سعادت بشر باشد، مثلاً معارف حقه الهیه درباره مبدأ و معاد باشد، و یا اگر مشتمل بر معارفی از حقایق عالم طبیعی است معارفی باشد که باز با سعادت انسان سروکار داشته باشد، مانند

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۰.

حقایق فطری که اساس تشریعات دینی را تشکیل می‌دهد. «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» معنای جمله، روشن است. نکته‌ای که باید تذکر داد این است که نام‌دهنده حکمت را نبرده و این دو جهت دارد: یکی این‌که جمله قبلی که می‌فرمود: «خدا حکمت را به هر کس که بخواهد می‌دهد» دلالت می‌کند بر این‌که در جمله مورد بحث، «دهنده حکمت» خدا است. جهت دوم این بود که بفهماند حکمت به خودی خود منشأ خیر بسیار است، هر کس آن را داشته باشد خیری بسیار دارد، و این «خیر بسیار» از این جهت نیست که حکمت منسوب به خدا است، و خدا آن را عطا کرده، چون صرف انتساب آن به خدا باعث خیر کثیر نمی‌شود، هم چنان‌که خدا مال را می‌دهد، ولی دادن خدا باعث نمی‌شود که مال، همه جا مایه سعادت باشد، چون به قارون هم مال داد، و فرمود: «وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ».

نکته دیگر این‌که فرمود: «حکمت خیر کثیر است» با این‌که جا داشت به خاطر ارتفاع‌شان و نفاست امر آن به‌طور مطلق فرموده باشد «حکمت خیر است» و این به آن جهت بود که بفهماند خیر بودن حکمت هم منوط به عنایت خدا و توفیق او است، و

مسئله سعادت منوط به عاقبت و خاتمه امر است. در مثل فارسی هم می‌گویند: «شاهنامه آخرش خوش است»، چون ممکن است خدا حکمت را به کسی بدهد، ولی در آخر کار منحرف شود، و عاقبتش شر گردد.^۱

علامه در تفسیر حکمت به تطبیق حکمت با برهان نیز پرداخته است. وی در تفسیر آیه ۱۲۵ سوره نحل می‌فرماید: و اما معنی «حکمت» - به‌طوری که در مفردات آمده - به معنای اصابه حق و رسیدن به آن به وسیله علم و عقل است، و اما «موعظه» به‌طوری که از خلیل حکایت شده به این معنا تفسیر شده که کارهای نیک طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند، و در نتیجه تسلیم گردد، و اما «جدال» به‌طوری که در مفردات آمده، عبارت از سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه‌جویی است. دقت در این معانی به دست می‌دهد که مراد از حکمت (و خدا داناتر است) حجتی است که حق را نتیجه دهد آن‌هم طوری نتیجه دهد که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند، و موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم کرده، و قلبش را به رقت درآورد، و آن بیانی خواهد بود که

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۶۰۷.

آنچه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت‌آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد دارا باشد. و جدال عبارت است از: دلیلی که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آنچه که بر سر آن نزاع می‌کند به کار برود، بدون این‌که خاصیت روشنگری حق را داشته باشد، بلکه عبارت است از این‌که آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم. بنابراین، این سه طریقی که خدای تعالی برای دعوت بیان کرده با همان سه طریق منطقی، یعنی برهان و خطابه و جدل منطبق می‌شود. چیزی که هست خدای تعالی موعظه را به قید حسنه مقید ساخته و جدال را هم به قید «بِإِلَٰهِي هِيَ أَحْسَنُ» مقید نموده است، و این خود دلالت دارد بر این‌که بعضی از موعظه‌ها حسنه نیستند، و بعضی از جدال‌ها حسن (نیکو) و بعضی دیگر احسن (نیکوتر) بودن و بعضی دیگر اصلاً حسن ندارند و گر نه خداوند موعظه را مقید به حسن و جدال را مقید به احسن نمی‌کرد. و بعید نیست تعلیلی که ذیل آیه کرده و فرموده: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» وجه تفسیر مذکور را روشن کند، و معنا چنین شود: خدای سبحان

داناتر است به حال کسانی که از دین حق گمراه گشتند. هم چنان که او داناتر است به حال راه یافتگان، پس او می‌داند تنها چیزی که در این راه مفید است همانا حکمت و موعظه و جدال است، اما نه هر موعظه و جدال، بلکه مراد موعظه حسنه و جدال احسن است.^۱

حکمت، معرفت اسرار عالم وجود و احاطه و علم به حقایق قرآن است و مجموعه آنچه قرآن از آن‌ها به حکمت یاد کرده، معرفت و علم و اخلاق طاهره و تقوی و نور هدایت است.^۲

ابوالفتوح رازی در تفسیر «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ»، تفاسیر گوناگون حکمت را به شرح ذیل بیان می‌کند: «سدی گفت: مراد به حکمت نبوت است. عبد الله بن عباس و قتاده و ابو العالیه گفتند: مراد علم قرآن است، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و مؤخر و حلال و حرام».

ضحاک گفت: مراد قرآن است و حفظ او و فهم معانی او، و گفت: در قرآن صد و نه آیت است از ناسخ و منسوخ، و هزار آیت است در حلال و حرام، و هیچ مؤمن را روا

نبود که رها کند نأموخته تا بیاموزد، بیاموزی آن را تا چون اهل نهروان نباشی.

مجاهد گفت: مراد علم فقه است، و هم او گفت به روایت ابن ابی نجیح که: مراد اصابت قول و فعل است که مرد در آنچه کند و گوید مصیب باشد. ابن زید گفت: مراد عقل است. بعضی دگر گفتند: مراد معرفت است. ربیع انس گفت: مراد ترس خداست، بیانش قول رسول ﷺ: «خشية الله رأس كل حكمة».

سهل بن عبد الله گفت: مراد به حکمت سنت است. اهل اشارت گفتند: علم لدنی است. بعضی دیگر گفتند: خدای را گواه کردن است بر جمیع احوال. ابو عثمان النهدی گفت: نور الهی است که فرق کند میان وسواس و الهام. و گفته‌اند: مراد تجرید سر است از خلق برای حق. بعضی دگر گفتند: «هی سرعة الجواب مع اصابة الصواب» و اهل لغت در حد حکمت گفتند: «كل فضل جزل من قول او فعل»، و اصل او از منع باشد.^۳

حکمت به معنای برهان منطقی و یکی از صناعات خمس می‌باشد. این تفسیر برای

۳. ابوالفتوح رازی، تفسیر روض الجنان و روح الجنان، ج ۴، ص ۷۳ و ۷۴.

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۵۳۴ و ۵۳۵.
۲. الامتل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۱۳، ص ۳۳.

مراد از موعظه حسن، خطابه است و جدل احسن از آداب جدل است. «فان الحكمة هي البرهان والموعظة الحسنة من صناعة الخطابة ومن آداب الجدل ان يكون بالتي هي احسن»^۲. علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان این تطبیق را پذیرفته است.^۳

دیدگاه برگزیده

با توجه به آیات قرآن و روایات پیشوایان دین می‌توان مؤلفه‌های حکمت و معنای پایه آن را به شرح ذیل بیان کرد.

حکمت هم جنبه نظری و هم جنبه عملی دارد. به عبارت دیگر، حکمت هم ساخت تعقلی و ادراکی و هم ساخت کنشی و رفتاری را دربرمی‌گیرد.

حکمت نظری، عبارت از معرفت مطابق با واقع و برخوردار از عصمت و عاری از خطا است. و حکمت عملی، بایدها و نبایدهای مربوط به حوزه ارزش‌ها و رفتارهای مذهبانه و همراه با خشیت و اخلاص الهی است. حاصل سخن آن‌که حکمت دربردارنده مسایل بینشی و اعتقادی، احکام منشی و اخلاقی و نیز احکام فقهی و

نخستین بار توسط ابن رشد اندلسی در کتاب *فصل المقال* مطرح گردید. وی در این باره می‌فرماید: «شریعت اسلام تنها شریعتی است که ما را به سعادت حکمت‌آموزی سوق می‌دهد و به معرفت الله و مخلوقاتش فرا می‌خواند... و شریعت محمدی، همه راه‌های وصول به معرفت الهی را براساس آیه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۱ دربردارد. ابن رشد، سه راه وصول به معرفت در قرآن را به برهان و جدل و خطابه منطقی تطبیق می‌کند»^۱.

مرحوم مظفر نیز در بیان فواید صناعات خمس، ضمن گلابه از اهل منطقی که به همه صناعات نپرداختند، می‌نویسد: «سه صنعت برهان و جدل و خطابه از میان صناعات خمس بیشتر مورد نیاز است. قرآن کریم نیز مردم را به بهره‌وری از روش‌های پیشگفته در تبلیغ دین تشویق نموده است وقتی که می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل / ۱۲۵) و مقصود از حکمت، برهان و

۲. محمدرضا مظفر، المنطق، انتشارات حبيب، ۱۴۲۰، ص ۳۰۸.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۵۳۴ و ۵۳۵.

۱. ابن رشد، فصل المقال وتقرير ما بين الشريعة والحكمة من الاتصال، تقديم وتعليق: سمیع دغیم، دارالفکر اللبنانی، ۱۹۹۴، ص ۴۱ و ۴۲.

رفتاری و کنشی می‌باشد. به عبارت دیگر، حکمت نظری به حوزه عقاید و بینش‌ها و حکمت عملی به اعمال فردی و اجتماعی می‌پردازد. به همین جهت، حکمت قرآنی معنایی وسیع و گسترده به خود می‌گیرد.

حکمت به منابعی مانند عقل و وجدان و فطرت و وحی نیازمند است و توانایی عقل و وجدان در شناخت پاره‌ای از حقایق حکمی، انسان را از منبع وحیانی بی‌نیاز نمی‌کند. بنابراین، قرآن و پیشوایان دین همانند عقل، منابع معرفتی و حکمی به شمار می‌آیند. حکمت، علاوه بر تعقل و عقل ورزی و بهره‌گیری معرفتی از وحی به روش تهذیبی و عملی هم نیازمند است؛ یعنی حکیم برای حدوث و بقای حکمت باید به سلوک عملی و تهذیب نفس بپردازد. اطاعت از خدا و دوری از گناه و تبعیت از دین و پیامبر و امام معصوم حکمت‌زا هستند. بنابراین، حکمت زمانی تحقق می‌یابد که حکیم علاوه بر معرفت صحیح از عمل به آن هم برخوردار باشد.

مبدأ فاعلی حکمت، خداوند سبحان و مبدأ قابلی آن، انسان صاحب تعقل و به تعبیر قرآنی اولوالالباب است. البته عقلی که هم قدرت ادراکی دارد و حقایق را کشف می‌کند و هم این که در برابر هوای نفس و

شهوت می‌ایستد.

حکمت به معنای درک دقیق و صحیح و کامل واقعیات و فعل هماهنگ با نظام احسن مختص به خداوند سبحان است و او حکیم علی الاطلاق است، ولی خداوند حکیم، حکمت را به سایر انسان‌ها به اندازه توانایشان به آن‌ها عطا می‌کند. و چون حکمت الهی هم به حوزه اندیشه و هم به حوزه فعل مربوط می‌باشد و خداوند هم در افاضه حکمت اگر قابلیت باشد، کوتاهی نمی‌کند، بنابراین، حکمتی که باید کشف و شناسایی و تدوین گردد، می‌باید به هر دو ساحت اندیشه و عمل مربوط باشد و آدمی را به حکمت الهی نزدیک کند؛ یعنی موضوع این حکمت باید انسانی باشد که با کسب اندیشه و عمل حکیمانه به خداوند حکیم نزدیک شود و این سلوک بدون وحی و انسان‌های کاملی که راه را طی کرده‌اند میسر نیست. انسان انضمامی با درک حضوری و فطری از خود و عوارض و احکام خود، پاره‌ای از سلوک را طی می‌کند تا با بهره‌گیری و اتصال به ولایت نبوی و علوی و ولوی، بخش‌های دیگری از سلوک را سپری نماید تا به ولایت الهی نزدیک گردد.

حکمت عبارت است از قضایای حقه‌ای که مطابق با واقع باشد، اگر به حوزه واقعیات

مربوط باشد، و مشتمل بر قضایای صحیحی است اگر مشتمل بر اعتباریات باشد و نیز به عمل درست ارتباط پیدا می کند و مجموعه حکمت باید دربردارنده سعادت بشر باشد. بنابراین، حتا اگر حکمت بیانگر معارف طبیعی باشد، باید به نحوی تأمین کننده سعادت آدمی باشد.

پاره‌ای از مصادیق حکمت عبارت‌اند از توحید و نفی شرک، اعتقاد به معاد و حسابرسی قیامت، انجام کارهای پسندیده مانند: ادای حقوق دیگران، وفاداری به عهد، نمازگزاری، اعتدال در راه رفتن و سفارش به کارهای پسندیده مانند: توصیه به یتیمان و وفاداری به پیمان، و ترک کارهای ناپسند مانند اسراف، شراب‌خواری، فروکاستن صدا، پرهیز از تکبر و فخر فروشی، احسان به والدین و سفارش به پرهیز از کارهای ناپسند.

حکمت در قرآن با فلسفه مصطلح، نسبت عموم و خصوص من وجه دارد؛ یعنی برخی از مباحث فلسفی مانند جوهر و عرض به حکمت قرآنی مربوط نیست و پاره‌ای از مباحث حکمی قرآن مانند حکمت احکام شرعی و اخلاقی در فلسفه مطرح نمی‌باشد. فلسفه در اصطلاح اهل فن، دانشی است که با بهره‌گیری از بدیهیات درصدد

کشف عوارض موجود بماهو موجود است. در حالی که حکمت قرآنی می‌خواهد انسان را با حکمت نظری و حکمت عملی به هدایت و سعادت معقولانه برساند. فلسفه مصطلح، فارابی و بوعلی می‌سازد و حکمت قرآنی، لقمان و سلمان را به جامعه تحویل می‌دهد. روش دآوری فلسفه تنها تعقل است، ولی روش حکمت قرآنی، وحی و تعقل و تهذیب و اخلاص است. همان‌گونه که پیامبر اکرم فرمود: «من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه». و از طرف دیگر خداوند سبحان وقتی درباره حکمت سخن می‌گوید و در سوره بقره آیه ۲۶۸ و ۲۶۹ می‌فرماید: این‌که حکمت را به هر شخصی بخواهیم می‌دهیم و اگر حکمت نصیب کسی بشود خیر فراوان نصیب او می‌گردد؛ قبل از آن درباره وعده شیطان گزارش می‌دهد که شیطان انسان را به فقر وعده می‌دهد و او را می‌ترساند و به فحشا توصیه و امر می‌کند. خداوند در این صورت، وعده مغفرت و فضیلت می‌دهد و بعد وارد بحث حکمت می‌شود که خیر کثیری به همراه دارد. شاید بتوان از این آیات استفاده کرد که حکمت، ترجیح‌دهنده وعده خداوند سبحان بر امر شیطان می‌باشد و کسانی که از حکمت برخوردار باشند وعده

خداوند را بر امر شیطان ترجیح داده‌اند.

حکمت در قرآن نیز معنایی گسترده‌تر از برهان منطقی دارد. برهان منطقی، یکی از صناعات خمس است که نوعی حجت مبتنی بر بدیهیات شش‌گانه را تأمین می‌کند و به روش‌های دیگر عملی مانند اخلاص و تهذیب توجهی ندارد، در حالی که معارفی که از طریق بدیهیات به دست نیایند بلکه از راه اخلاص در عمل یا وحی الهی یا از طریق ولایت پیشوایان دین حاصل آید، حکمت قرآنی به‌شمار می‌آید. علاوه بر این که حکمت برهانی نیز حکمت قرآنی محسوب می‌گردد. پس تهذیب و عمل به حکمت دینی هم از زمینه‌های پیدایش حکمت است. برهان منطقی تنها در دایره گزاره‌های توصیفی مطرح است، ولی حکمت قرآنی هم به حوزه گزاره‌های توصیه‌ای و هم به رفتار و عمل می‌پردازد. حکمت در قرآن و روایات، تمام آموزه‌های سعادت ساز اعم از عقاید و اخلاق و احکام را شامل می‌شود، در حالی که فلسفه تنها به معارف کلی ناظر به واقعیت‌ها و عوارض هستی می‌پردازد.

حاصل سخن آن‌که اولاً، حکمت دینی و اسلامی باید به سعادت انسان توجه داشته باشد. پس موضوعش باید انسان باشد، ولی

چون فلسفه از بدیهیات شروع می‌کند، انسان انضمامی را موضوع حکمت نوین اسلامی قرار دادیم و نام این حکمت را حکمت انسانی گذاشتیم. ثانیاً، حکمت اسلامی نباید تنها به هست و نیست‌ها پردازد، بلکه باید هم به عرصه نظر و هم به عرصه عمل توجه داشته باشد. ثالثاً، حکمت اسلامی با روشی عقلی و فطری و وحیانی و تهذیبی به بیان مسایل حکمی می‌پردازد. رابعاً، دین اسلام مشتمل بر تمام حکمت‌های سعادت‌ساز است و مسایل گوناگون عقاید و احکام و اخلاق و مبادی آن‌ها را بیان کرده است، ولی چون فقها و عالمان اخلاق و متکلمان به معارف اعتقادی و احکام اخلاقی و فقهی پرداخته‌اند، حکیم اسلامی برای جلوگیری از تکرار تنها به تبیین و اثبات مبادی تصویری و تصدیقی و نیز عقلانی‌سازی گزاره‌های کلی این سه دانش می‌پردازد. حکمت انسانی اسلامی بر این باور است که نگرش و رویکرد آدمی به جهان و هستی و طبیعت و آدم نیز در سعادت او مؤثر است، پس حکمت انسانی اسلامی علاوه بر مباحث پیشگفته به مبادی طبیعت‌شناختی و هستی‌شناختی و جهان‌شناختی و انسان‌شناختی نیز می‌پردازد.